

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فیش منبر

اخلاق و رفتار نبی مکرم اسلام

استاد قرائتی



کانال فیش منبر و مرثیه در ایتا



<https://eitaa.com/fishemenbar>

عرضه در سایت طلبه یار =

<http://www.talabeyar.ir>

بسم الله الرحمن الرحيم

«الهی انطقنی بالهدی و الهمنی التقوی»

مبعث یعنی روزی که پیغمبر به پیامبری مبعوث شد. انسان نیاز به راهنما دارد. دلیل اینکه ما نیاز به پیامبر داریم پشیمانی‌هاست. چون هر انسانی ده‌ها و صدها و هزارها بار بعضی‌هایشان پشیمان می‌شوند. پشیمانی یعنی چه؟ یعنی عقل کوتاه بود. اگر عقل انسان کامل بود، هیچ وقت پشیمان نمی‌شد. پس حالا که پشیمان می‌شوم، پیدا است که عقل ناقص است. حالا که عقل ناقص است، باید از طرف خدا یک راهنمایی برای من بفرستد. علم هم قصه را حل نکرد که بگوید: اگر مردم باسواد بشوند، بهتر می‌شوند. الان بیش‌ترین جنایت‌ها در کشورهای می‌شود که باسوادتری آدم‌ها هم هستند. علم مشکل را حل نکرد. آموزش و پرورش مشکل را حل نکردند. دانشگاه‌های دنیا، کاری به ایران هم ندارم. دانشگاه‌های دنیا هم مشکل را حل نکردند. مشکل انسان اخلاق است. مشکل انسان تفکر است. بنابراین ما نیاز به پیغمبر داریم.

درباره‌ی پیغمبر امروز می‌خواهم سیره‌ی پیغمبر را برای شما بگویم که مرحوم علامه طباطبایی، در جلد ششم‌المیزان از صفحه‌ی ۳۲۱ به بعد آورده است که پیغمبر چطور زندگی می‌کرد، ببینیم و خودمان را نمره

بدهیم. هر کسی نمره بدهد که پیغمبر چه می کرد ما چه می کنیم؟ فاصله ی ما با پیغمبر چقدر است؟ هر چقدر فاصله بیش تر است، باید عذرخواهی کنیم.

۱- دوری از عصبانیت و تندخویی

۱- برای مسایل دنیوی عصبانی نمی شد. حالا لباسش را اتو نکرده است، حالا من گفته ام که برو و فلان میوه را بخر، نخریده است. الان چقدر آمار طلاق بالا رفته است؟ به خاطر مسایل اخروی که نیست. من می خواهم زندگی ام مثل خواهرم باشد. من می خواهم تو مثل شوهر خواهرم باشی. چطور فلانی اینطور است، فلانی اینطور است؟ ازدواج چرا قفل شده است؟ آداب و رسوم! من می خواهم مثل فلانی باشم. ما سیلی می خوریم و نمی دانیم از کجا می خوریم. مرتب زندگی مان را اندازه می گیریم. مبلمان را، ماشینمان را، حقوقمان را، لباسمان را... برای مسایل مادی عصبانی نمی شد.

۲- خنده اش تبسم بود، نه قهقهه!

۳- بزرگ هر قومی را احترام می کرد. اگر رئیس یهودی ها می آمد، احترامش می کرد. اگر رئیس مسیحی ها می آمد، احترامش می کرد. بالاخره این آقا در شهر خودش کد خداست. مردم به او رأی دادند. این آقا بالاخره امام جمعه این منطقه است. این آقا رئیس آموزش و پرورش است. مدیر

مدرسه است. اگر یک کسی در یک منطقه‌ای محبوبیتی دارد، ایشان نمی‌گویند: خوب این در منطقه‌ی خودش محبوب بوده است. نه! حالا که مردم او را دوست دارند، شما هم به او احترام بگذارید.

۲- تواضع در نشست و برخاست

۴- محل نشستنش را آخرین نقطه قرار می‌داد. یعنی وقتی وارد می‌شد، می‌دید نفر آخر کجاست، کنار او می‌نشست. از روی دوش مردم پا بر نمی‌داشت. دنبال یک جای خاصی نمی‌گشت، که حتماً من کجا هستم و باید کجا باشد. این‌ها نیست. حتی الان در مجلس شورای اسلامی ما هم این قانون نیست. من خبر نداشتم، کاری در مجلس داشتم. مجلس رفتم و صندلی اول نشستم. آمدند و گفتند: حاج آقا ببخشید! شما بروید و آنجا بنشینید. گفتم: اینجا جای کسی است؟ گفتند: جای شورای نگهبان است. گفتم: امروز شورای نگهبان می‌آید؟ گفتند: نه! این صندلی‌ها خالی است که اگر آمدند. گفتم: حالا که کسی نیست. من نشسته‌ام. تو من را بلند می‌کنی برای اینکه هشت ماه دیگر شورای نگهبان می‌خواهد بیاید و بنشیند؟ یعنی در مجلس شورای اسلامی ما اخلاق اسلامی نیست. هر کس هر کجا نشست کسی حق ندارد او را بلند کند. یک بچه دو ساله یک جایی نشست، رئیس جمهور هم بیاید نمی‌شود او را بلند کرد. اگر رئیس جمهور جای بچه دو

ساله نماز بخواند، نماز رئیس جمهور باطل است. هر کس هر کجا نشسته است برای خودش است. چه کسی گفت که آن صندلی برای کیست و آن صندلی برای کیست؟ این حرف‌ها نبود.

* پیغمبر ما طوری می‌نشست که وقتی یک غریبه می‌آمد نگاه می‌کرد و می‌گفت که «ایکم رسول الله» کدام یک از شما پیغمبر هستید؟ یعنی زندگی‌اش تا به این حد عادی بود. ما فقط می‌خواهیم خودمان را نشان بدهیم. زنگ موبایلش را صدای گاو گذاشته است. می‌گوییم: چرا؟ می‌گوید من می‌خواهم وقتی موبایلم زنگ می‌زند، با همه‌ی موبایل‌ها فرق داشته باشد. این بیماری است.

۳- دوری از خودنمایی و برتری طلبی

امام کاظم (علیه السلام) فرمود: کسانی که در قیافه، در تون صدا، حتی در عبادت، همه می‌گویند: آمین! این با صدای بلند می‌گوید: آمین! خوب مریض هستی؟ مثل بقیه آمین بگو. حتی در ریشش، یک ریشی درست می‌کند که همه او را نگاه کنند. این چه کسی است؟ هر کس قیافه‌اش، فوکولش و ریشش، کفشش یا زنگ موبایلش، خانه‌اش یا دوچرخه‌اش، موتورش یا ماشینش، یک کاری کند که مردم، نگاهش کنند. این اگر لباس که باشد، حرام است. می‌گویند: لباس شهرت حرام است. و امام

کاظم (علیه السلام) فرمود: هر کس دست به این کارها می‌زند، از نظر روحی کمبود دارد. چون کمبود دارد، می‌خواهد مردم او را نگاه کنند، و چون او را نگاه نمی‌کنند، دست به یک کاری می‌زند، که شاید مردم نگاه کنند. خوب داری می‌روی برو! این چرخ جلو را بلند می‌کند. تک چرخ می‌زند. این تک چرخ چیست؟ برای اینکه او را نگاهش کنند. وقتی یک جایی می‌نشست... آخرین صندلی کجاست؟ همان آخرین صندلی می‌نشست.

حتی من در یک جلسه‌ای بودم، یک بچه‌ای در صف اول نشسته بود. یک عالمی وارد شد. متصدی این سالن آمد این بچه را بلند کرد و عالم را نشانده. گفتم: حضرت آقا از اینکه تشریف آوردید، متشکرم. اما این بچه تا آخر عمرش ضد آخوند می‌شود. چون خودم این چنین شدم. من بچه بودم، مسجد رفتم صف اول ایستادم، یک پیرمرد از این نمازخوان‌ها، آمد و دست من را گرفت و مرا عقب پرت کرد و گفت: بچه صف اول نمی‌ایستد. الان هفتاد و دو ساله هستم و هنوز کینه‌ی آن پیرمرد را دارم.

مقام معظم رهبری می‌گفت: مسجد مشهد پیش‌نماز بودم. یک جوانی با بلوز رنگارنگ آمده بود و صف اول نشسته بود. یکی از این پیرمردهای مشهدی گفت که پسر خجالت نمی‌کشی با این بلوزت صف اول آمده‌ای؟ برو عقب! جوان بلند شد و عقب رفت. من به پیرمرد گفتم: ببخشید. برای صف اول

قانون داریم که رنگ لباس چطور باشد؟ چه کسی گفته است که کسی که صف اول می‌آید رنگ لباسش چطور باشد؟ چرا این جوان را بلند کردی؟ بعضی از این‌هایی که از دین فرار می‌کنند، از دین فرار نمی‌کنند، از متدینین فرار می‌کنند. بنابراین پیغمبر هر کجا که وارد می‌شد، مثل همه بود. قیافه‌اش مثل همه بود. برای خودش امتیاز قایل نمی‌شد، هر کجا جا بود می‌نشست. برای مردم پدر بود. همه نزدش یکسان بودند. پیغمبر با کسی که صحبت می‌کرد، چنان صحبت می‌کرد، که همه فکر می‌کردند که پیغمبر فقط این یک نفر را دوست دارد. نباید تفاوت بگذاریم.

خدا اموات را رحمت کند. پدرم یازده بچه داشت. گفتیم: کدام یک را بیش‌تر دوست داری؟ چنین کرد! گفت: شما کدام یک از انگشت‌هایت را بیش‌تر دوست دارید؟ گفتم: همه یک‌طور هستند. اصلاً پدر و مادر باید همه‌ی بچه‌هایشان را یک‌طور ببینند. در من لا یحضر حدیث داریم که اگر پدری و مادری بین بچه‌هایش فرق بگذارد گناه کبیره کرده است. یکی را بگوید: فاطی! یکی را بگوید: زهرا خانم! چطور او خانم شد؟ یا هر دو را خانم بگو و یا هیچ‌کدام را خانم نگو. همه را یک‌طور ببینیم.

جهازیه می‌خواهیم بخریم، یک‌طور بخریم.

۴- محبت به کودکان، احترام به بزرگ‌ترها

به پیرمردها احترام می گذاشت. به کودکان محبت می کرد. خشونت، ناروایی
گویی، عیبجویی در او نبود. هر چیزی را که میل داشت به روی خود
نمی آورد. این غذای تو است؟ اگر یک غذایی را میل نداشت، هیچی
نمی گفت: می خورد و تغافل می کرد. حالا ما چه می کنیم؟ اگر در غذا شن
باشد، این شن را درمی و آریم. خانم!!! ببین، کوری؟ این شن را در می آوریم
و نشان زن می دهیم. فکر می کنیم که این زن باید کلفت باشد، باید بپزد...
البته خدا دوست دارد که هر کس هر کاری می کند، درست کار کند. یعنی
آشپز درست آشپزی کند. خیاط درست خیاطی کند. حدیث داریم که یک
وقت یک مردهای را خاک کردند. پیغمبر در قبر رفته بود، این خشتها را
همینطور به هم ضربی می چسباند و لایش را... گفتند: آقا این مرده است.
رویش خاک بریزید تمام می شود. فرمود: خدا دوست دارد هر کس هر
کاری می کند، محکم کاری کند. سرهم بندی نکند. الان وقتی می خواهند
بگویند یک خانه ای خیط است، می گویند: این از این بساز و بفروش هاست.
بساز و بفروش یعنی چه؟ یعنی اینهایی که می سازند و می فروشند درست
انجام نمی دهند. گاهی یک خدمات ارزنده ای، به خاطر یک کم کاری هایی
زیر سؤال می رود. مثلاً می گویند فلانی روی مسکن کار خوبی کرده است.
می گویند بله کار خوبی کرد، ولی خانه هایش نه گاز دارد، نه برق دارد، و نه
و نه و نه...

راجع به یکی از بزرگواران می گفتند که ایشان پیراهنش را اتو می کند، یک نفر دیگر گفت: آقا زیر پیراهنش را هم اتو می کند.

کسی را از خودش مأیوس نمی کرد. با مردم طوری رفتار کنید که نه اینقدر که به شما طمع کنند. نه بگویند: آقا ایشان خیرش به کسی نمی رساند. پیش ایشان نروید، به ایشان نگویند، فایده ای ندارد. نگذارید مردم از شما مأیوس شوند. یک طوری هم نباشد که هر چه مردم می خواهند طبق ساز مردم برقصیم. نه طبق ساز مردم برقصیم و نه مردم از ما مأیوس شوند. مثلاً به این قرائتی بگوییم یا نه؟ کمک می کند یا نه؟ بگویند والا نمی دانیم. باید مردم نمی دانیم بگویند. اگر بگویند: بروید ناخنک بزنید و از او کمک می گیرید. یا بگویند: این را ولش کن، این پایش را از روی مار بر نمی دارد. یعنی هیچ خدمتی به هیچ کس نمی کند. مردم مأیوس نشوند. سوارت هم نشوند.

اگر یک کسی جسارت می کرد، تحمل می کرد. چه می گویم؟ روز مبعث پیغمبر داریم زندگی پیغمبر را می گوئیم.

اگر یک کسی حرف می زد، اگر حرفش خلاف بود می گفت: آقا بایست اینجایش را نگو. اما اگر خلاف نبود، می گذاشت حرف بزند، یعنی حرف کسی را قطع نمی کرد. با برده ها روی زمین می نشست.

۵- صرفه جویی در زندگی و کالاهای مصرفی

با دست خودش کفش خودش را وصله می‌کرد. شما می‌دانی کفش وصله کردن یعنی چه؟ در اقتصاد مقاومتی به چه معناست؟ ما یک چیزی که کهنه می‌شود، دور می‌اندازیم.

پریروز تهران می‌رفتم. دیدم یک میوه فروش کاهو آورده است. این برگ‌های... حالا برگ زرد را خوب برای حیوان است. ولی برگ‌های خیلی سبز و شاداب را دور می‌انداخت. من نگاهش کردم و گفتم: آقا چرا این‌ها را دور می‌اندازی؟ گفتم: آن برگ کاهویی که ارزش دارد را دور می‌ریزی. آخر حدیث داریم. اسم کاهو در عربی خس می‌باشد. «علیکم بالخس» یعنی کاهو بخورید. «فانه یصفی الدم» کاهو خون را صاف می‌کند. اصولاً امام رضا (علیه‌السلام) سفره‌ای که در آن کاهو نبود، شرکت نمی‌کرد. چون ما باید رابطه‌مان با طبیعت مستقیم باشد، خودمان سبزی بخوریم. یا اگر مستقیم نیست، حیوانی را بخوریم که آن حیوان سبزی خوار باشد. مثل بزغاله، مثل گوسفند. و لذا حیوان گوشتخوار بر ما حرام است. مثل شغال! یا باید مستقیم با طبیعت رابطه داشته باشیم، یا اگر مستقیم نمی‌توانیم بخوریم، از حیوانی استفاده کنیم که آن حیوان علفخوار باشد. ایستادم و گفتم: که این برگ‌ها را چرا دور می‌ریزی؟ آخر برگ‌ها خوردنی است، دور

می‌ریزیم. وقتی هم که دور می‌ریزد پولش را روی آن وسط کاهو می‌کشد. یعنی کاهو یک کیلو است، نیم کیلویش را دور می‌ریزد، آن وقت پول آن نیم کیلویی را که دور ریخته است، روی این نیم کیلو که برای ما در ترازو می‌گذارد می‌کشد. پس ما پول یک کیلو کاهو می‌دهیم، ولی خوراکیمان نیم کیلو است. گفتم: آقا اول یک نیم کیلو از این وسط‌هایش به ما بدهید. بعد گفتم که یک پلاستیک بده که این برگ‌ها را خانه ببرم. یکی دو کیلو برگ‌های خوب، کثیف هم نبود. روی زمین هم نریخته بود. از این جعبه برمی‌داشت و در آن جعبه می‌انداخت. روی زمین باشد که من نمی‌خورم. خلاصه دو سه کیلو برگ کاهو خانه بردم و به خانواده هم گفتم. البته من کنس و گدا نیستم. ولی این هم روشنفکری نیست. عقل هم نیست که آدم پول یک کیلو بدهد و نیم کیلو بخورد. در اقتصاد مقاومتی باید مشکل مصرف را حل کنیم. شاید این تحریم‌ها و اقتصاد مقاومتی به نفع ما باشد. چون وقتی آدم در فشار قرار گرفت، عقلش را به کار می‌اندازد. اگر صدام لعنتی به ما حمله نمی‌کرد، ما الان سپاه و ارتشمان اینقدر ابتکار نداشتند. گاهی وقت‌ها سختی‌ها آدم را سفت می‌کند. حضرت امیر (علیه‌السلام) می‌فرماید: چوب‌هایی که آب به آن‌ها نمی‌رسد، درخت‌هایی که آب به آن‌ها نمی‌رسد، چوبش سفت‌تر است، این درخت‌هایی که کنار جوی آب است، چوبش شل است. شما یک میخ به این درختی که کنار جوی آب

است، بزیند، یک میخ هم به درخت بادامی که در کویر است بزیند، این جمله برای حضرت امیر(علیه السلام) است. درخت‌هایی که آب به آن‌ها نمی‌رسد... ما گاهی وقت‌ها فکر می‌کنیم، هر چه بخوریم قوی‌تر هستیم. اتفاقاً افرادی هستند خوراکشان کم است، زورشان سه برابر آنی است که پرخوری می‌کند. پرخوری زور ندارد، اینطور نیست که من اگر زیاد خوردم، زورم بیش‌تر باشد. ما در اقتصاد مقاومتی باید یک فکری کنیم و صرفه جویی کنیم. و مهم‌ترین صرفه جویی، صرفه جویی در زمان است. عمرمان را هدر ندهیم.

من نمی‌دانم واقعاً توجیه نیستم که یک کسی بیست و چهار ساعت از آن طرف ایران، سوار اتوبوس بشود، بیاید تهران، بیست و چهار ساعت در تهران الاف باشد. در سرما و گرما و چمن و فلان، بیست و چهار ساعت هم برگردد، سه بیست و چهار ساعت جوانی‌اش را بدهد برای اینکه الف به ب گل زد، یا ب به الف گل زد. خوب این را از رادیو هم می‌توانستی بشنوی. همان بندرعباس که بودی، می‌گفتی چه کسی گل خورد، چه کسی گل زد. این چیزی که آدم در دو ثانیه از رادیو می‌تواند بفهمد، سه تا بیست و چهار ساعت عمرت را دادی، آن وقت خیاطی بلد هستی؟ نه! شنا بلد هستی؟ نه! کامپیوتر بلد هستی؟ نه! قرآن را می‌توانی بدون غلط بخوانی؟ نه! یک مقاله می‌توانی بنویسی؟ نه! مادرت خانه نباشد، بلد هستی یک نیم کیلو برنج

چیزی که مورد نیازش بود برمی‌داشت، باقی را در راه خدا می‌داد. با فقرا هم خوراک بود. الان سی و هفت سال است که از انقلاب می‌رود، سراغ دارید، یک چای ریز کنار یک مدیر کل ناهار بخورد؟ سراغ دارید یک امیر و سردار کنار یک سرباز در پادگان ناهار بخورد؟

من را برای دانه‌درشت‌های قوای مسلح دعوت کردند. بنا شد یک بحثی داشته باشم. ما را در پادگان بردند. از این در بردند، یک در دیگر، از آن در به در دیگر، هی گفتیم، خیلی ما را در این اتاق‌ها پیچ دادید؟ گفتند: آخر محل فلانی آنجاست. گفتیم: خوب موضوع چیست؟ بعد گفتند: درس اخلاق بگو. گفتیم: این خودش ضد اخلاق است. بگذارید با سربازها بنشینید و من یکی دو حدیث بخوانم و بروم. اصلاً درس اخلاق که امیر و سردار ندارد. نه! در شأن ما نیست. آخر ما... ببینید این‌ها یعنی ما با پیغمبر فاصله داریم.

یک بار پیغمبر روز فتح مکه سوار الاغ شد. روز فتح مکه مثل بیست و دوم بهمن ایران. روز پیروزی انقلاب بود. همه‌ی بت‌ها را شکستند، مکه فتح شد. یک نفر گفت: یا رسول الله! این الاغ شما پالان ندارد. شما هم پالان می‌گویید؟ پالان ندارد. گفت: این الاغ خیلی قوی است. تو هم بیا و دو پشته سوار شویم. الاغ بی‌پالان شخص اول کره‌ی زمین، الاغ بی‌پالان، آن هم روز فتح مکه، آن هم دو پشته! گیر ندارد. ما الان زن‌هایمان اینطور نیستند. خدا

نکند از شش تا بشقاب یکی بشکند. می گوید: خاک بر سرم شد. می گوییم:
چه شد؟ می گوید: گل بشقاب ششم، به او پنج تا نمیخوره، می گوییم: حالا
چه خاکی بر سرمان کنیم؟ بریم بازار. تمام شکستنی فروشها را می گردیم
به دنبال یک بشقاب که گل بشقاب ششم، به آن پنج تا بخورد. آخر عمر
این خانم حیف نیست؟ جوان ما از بندرعباس از مشهد، از شمال، از جنوب،
برای گل می آید، یا آبشار! و خانم ما در بازارها پرسه می زند، برای گل
بشقاب.

یک کسی آمد ریشهای امیرالمؤمنین را درست کند. آرایش، پیرایش، هر
چیز! لبها تکان می خورد. گفتند: یا علی لب را نگهدار، موی روی لب را
قیچی کنم. فرمود لب را نگه می دارم، ولی یک سبحان الله عقب می افتم. این
یعنی چه؟ امیرالمؤمنین که کفشش را وصله می کرد، می گفت: سبحان الله!
سبحان الله! گفتند: چه می کنی؟ گفت: من دستم وصله می کند، چرا زبانه
بی کار باشد؟

۷- عفو و بخشش، حتی نسبت به مخالفان

اگر کسی مقصر بود، عذرش را می پذیرفت. آقا یک کسی یک خلافی کرده،
عذرش را بپذیرید. بیاید و الان جلوی تلویزیون این کار را بکنید. مگر
مبعث نیست؟ روزی که پیغمبر مکه را فتح کرد، فرمود همه ی کسانی که به

من ظلم کردند، همه را یک جا بخشیدم. حتی شعار دادند. امروز تلافی می‌کنیم، امروز تلافی می‌کنیم. انتقام، انتقام، انتقام. عربی‌اش هم این است. الیوم یوم الملحمة، یعنی امروز روز انتقام است. شما یک عمری به پیغمبر توهین کردید. اذیت کردید. حالا که ما مکه را فتح کردیم، انتقام می‌گیریم. پیغمبر فرمود: نه! این شعار غلط است. نگویید: الیوم یوم الملحمة! الیوم یوم الرحمة! امروز روز رحمت است. همه را یک جا بخشیدم. خود مردم مکه آمدند و گفتند: یا رسول الله! ما بیست و دو سه سال اذیتت کردیم. حالا می‌خواهی چه کنی؟ البته سیزده سال و هشت سال بیست و یک سال اذیت کردیم. گفت: برادرم یوسف چه کرد؟ گفتند: برادرت یوسف همه‌ی برادرهایش را یکجا بخشید. همان برادرهایی که او را در جاه انداختند، همه را بخشید. گفت: همانطوری که حضرت یوسف، همه‌ی برادرهایش را بخشید، من هم امروز همه‌ی شهر مکه را بخشیدم. روز مبعث به خاطر پیغمبر! البته خود بخشش هم ثواب دارد. یعنی من اگر کسی فحشی، غیبتی، به من داده است، او را ببخشم، همین بخشش من عبادت است. خرج هم ندارد، مکان هم نمی‌خواهد، زمان هم نمی‌خواهد، منتها باید قورتش داد. شما اگر خواستی طرف را ببخشی، بگو: یا رسول الله! به خاطر مبعث تو، من فلانی را که به من ظلم کرده بود، بخشیدم. ثواب این بخشش من هدیه‌ای به روح پیغمبر! همدیگر را ببخشید. یک کسی مقصر

است، نه خیر! گاهی وقت‌ها یک مسایلی پیش می‌آید که من اصلاً در دین مردم شک می‌کنم. البته بعضی‌هایشان. پسری رفته است و دختری را گرفته است. مادرش می‌گوید: چون با من مشورت نکرده است. خانه راهش نمی‌دهم. عاقش می‌کنم. اشک می‌ریزد و نفرین می‌کند. می‌گوییم: خانم! این پسر باید از شما اجازه بگیرد. یعنی اخلاق و ادب، اقتضا می‌کند که آدم از پدر و مادرش اجازه بگیرد. امام حالا این کار اخلاقی را نکرد. خودش رفت و یک کسی را انتخاب کرد. غلط کرد! اما تو در مقابل غلط پسر باید خانه راهش ندهی؟ باید مرتب... صد عیب روی این دختر می‌گذارد، که این دختر چنین است، چنان است، چنین است، پسر چنین است، چنان است. این حرف‌ها را نگو. حتی ما آنجایی که ثابت شود، نمی‌توانیم...

حالا فرض کنید که یکی از بچه‌های من مسأله‌دار شد. شما می‌توانی بگویی: بچه‌های آقای قرائتی؟ باید بگویی همان بچه‌ای که مسأله داشت. اول باید مسأله‌اش ثابت بشود، وقتی هم جرمش ثابت شد، بگویی: فلانی! چرا می‌گویید: بچه‌هایش؟ یک بچه‌اش چرا باقی بچه‌هایش را می‌گویی؟ اگر یک بازاری کلاه برداری کرد، می‌توانید بگویید: بازاری‌ها دزد هستند؟ همین! یک بازاری دزد است، باید بگویید: همه؟ اگر یک کارمند رشوه گرفت، شما حق دارید بگویید: کارمندهای دولت همه‌شان مفت‌خور هستند؟ همه‌شان!!! می‌شود همه را گفت؟ غیبت‌ها را چطور جواب

می‌دهیم؟ قرآن می‌خوانیم که یک عده‌ای از مجرمین، «يُصْحَبُونَ»
(انبیاء/۴۳) یعنی این‌ها را باز زنجیر به جهنم می‌کشانند. «يُسْجَرُونَ»
(غافر/۷۲) از زنجیر هم آتش درمی‌آید. دروغ که نیست. کسی اگر
عذرخواهی کرد، او را ببخشیم. نه من دیگر عروسم را راه نمی‌دهم. من
دیگر دامادم را راه نمی‌دهم. من دیگر به برادرم، به خواهرم، تلفنش را
جواب نمی‌دهم. چرا جواب نمی‌دهی؟ پیغمبر ما... مبعث پیغمبر گوش
می‌دهید. اگر کسی به پیغمبر می‌گفت: گوش بده، می‌بخشیدش.

اصلاً نگاهش هم نکنید. یک کسی بیاید و بگوید: آقای قرائتی، من غیبت
شما را کردم. نگاهش نکن، بگو هر کاری که کردی، حلال! به چه کسی
گفتی؟ غلط کردی که گفتی؟ چرا گفتی؟ بابا وقتی آمده است و می‌گوید:
عذرخواهی می‌کنم، دیگر تو نگاهش نکن، خجالت می‌کشد. نگاهش نکن،
هر چه هست، ببخشید. از پیغمبر هر کس عذرخواهی می‌کرد، او را
می‌بخشید. در لباس با بردگانش یک طور بود. این طور نبود که صندلی من
باید چنین باشد. با پیغمبر خیلی فاصله داریم.

گاهی هم که خسته می‌شد، می‌رفت و در باغ‌های اصحابش قدم می‌زد.

۸- تفریح و گردش همراه یاران و دوستان

یک بار امام صادق (علیه السلام) در یکی از این باغ‌های مدینه آمده بود، گفتند: یابن رسول الله! چه عجب! گفت: خسته بودم، می‌خواستم تفریح کنم، در باغ اصحاب آمدم، یک قدمی بزدم. کنار خانه امام در قم، ما جوان بودیم. باغ‌های زیادی بود. هکتار هکتار باغ انار بود. و امام در این باغ‌ها قدم می‌زد. قدم زدن بهترین ورزش است. خسته می‌شد.

کسی را به خاطر فقرش تحقیر نمی‌کرد و به خاطر قدرتش احترام نمی‌کرد. امام رضا (ع) فرمود: اگر دو نفر را که سلام می‌کنی، جواب سلامت به پولدار گرم‌تر باشد، خدا بر شما غضب می‌کند. عربی‌اش را هم بخوانم. «من سلم علی غنی» کسی که به پولدار سلام کند، «خلاف سلامه علی فقیر» مثلاً بچه سلام می‌کند، علیک سلام! علیک سلام! علیک سلام! بزرگ‌های سلام می‌کنند، سلام علیکم! سلام علیکم! سلام علیکم! پولدار سلام می‌کند. سلام علیکم!!! احوال شما!!! مشتاق دیدار!!! ببینید بچه را می‌گوید: علیک سلام! بزرگ‌تر را می‌گوید: سلام علیکم! پولدار را می‌گوید: سلام علیکم! حتی بعضی که دعا می‌کنند بر اساس سفره دعا می‌کنند. اگر سفره حاضر باشد: رحم الله من قراء الفاتحه! بس است دیگر این سفره بیش از این نبود. اگر یک خورده غذا چرب باشد. دست‌ها بالا! خداوندا پروردگارا! امام اگر سفره شاهانه باشد: یا حمید بحق محمد! یا عالی بحق علی! اصلاً دعاهایش بر اساس شکمش هست. فقیر و غنی را یک طور جواب بدهیم. فقیر و غنی را

یک طور... در روزه‌ها تبعیض قایل نشویم. در جشن‌ها تبعیض قایل نشویم. همه را با یک چشم ببینیم. خیلی با پیغمبر فاصله داریم.

پیغمبر ما دیر عصبانی می‌شد. وقتی هم عصبانی می‌شد، زود راضی می‌شد. بعضی دعای کمیل می‌خوانند، در دعای کمیل یک جمله داریم: «یا سریع الرضا» حاج خانم است. چند بار مشهد و عمره و کربلا رفته است. گریه هم می‌کند. «یا سریع الرضا» یعنی چه؟ یعنی خدایا تو زود راضی می‌شوی. می‌گوییم: خانم! تو که می‌گویی: خدایا تو زود راضی می‌شوی، خودت هم زود راضی شو. خودت هم زود راضی شو. شانزده سال است که با خواهرت قهر هستی. آخر تو که می‌گویی: «یا سریع الرضا» ببینید ما «یا سریع الرضا» می‌گوییم، ولی خودمان با فامیل‌هایمان قهر هستیم. زود راضی می‌شد.

با دست خود شیر می‌دوشید. با بردگان غذا می‌خورد. شخصاً بازار می‌رفت و چیزهای خودش را خودش می‌خرید.

البته گاهی وقت‌ها آدم اطرافیان‌ش بخرند، بهتر است. حالا مثلاً بنده بروم دکان نانوايي، خوب دو تا هم پاسدار باید پشت سر من بیایند، اصلاً صف نانوايي دراز می‌شود. صلاح به این است که بگوییم تو برو نان بگیر که یک نفر در صف باشد. گاهی نیاز هست. اما گاهی که نیاز نیست نمی‌خواهد. این حرف‌هایی را هم که می‌زنم، خودم هم عمل نمی‌کنم. به شما بگوییم. دوست

دارم که عمل کنم. وگرنه فکر نکنید که حالا من یک استاد اخلاق هستم. چون پیغمبر یک روز یقه‌ی من را خواهد گرفت و می‌گوید: قرائتی تو که خودت گفتی: «یا سریع الرضا» زود راضی می‌شدی؟ می‌خواهم بگویم که با هم به خودمان نمره بدهیم. نمره‌ی من صفر است. ببینیم نمره‌ی شما چند است. حالا باز صفر کوچک هم باشد، بد نیست. بعضی از صفرها قد در قوری است. خودمان به خودمان نمره بدهیم. پیغمبر کجا بود و ما کجا هستیم؟

به همه سلام می‌کرد، حتی به بچه‌ها هم سلام می‌کرد. به زنان هم سلام می‌کرد. البته به زنان همه لازم نیست سلام کنند. به امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) گفتند: پیغمبر به زن‌ها سلام می‌کند. شما چرا به زن‌ها سلام نمی‌کنید؟ گفت: پیغمبر سی سال سنش از من بیش‌تر بود. اگر هر خانمی هم جواب می‌داد، پیغمبر چیزی‌اش نمی‌شد. من علی سی سال جوان‌تر هستم، من نگران هستم سلام کنم، به یک خانمی، او جواب من را بدهد، دل من بلرزد. یا اباالفضل! دل پیغمبر از یک کلمه‌ی یک خانم می‌لرزد، ما که صبح تا شام قاطی هستیم. به زن‌ها سلام می‌کرد.

اگر دو کار بود، کار سخت‌ترش را برمی‌داشت. مثلاً دو کار بود، می‌گفت: کار سخت با من. یک بار در یک جایی می‌خواستند غذا درست کنند، یک

کسی گفت: من گوسفند می کشم. یک کسی گفت: من پوست می کنم. یک کسی گفت: من آبگوشت درست می کنم، چه می کنم و چه می کنم، پیغمبر گفت: پس من هم هیزم جمع می کنم. گفتند: نه! نه! نه! شما پیغمبر هستید، پیغمبر فرمود: من اگر هیزم جمع نکنم، نمی خورم. اگر قرار است، من آبگوشت بخورم باید کار کنم.

خطبه‌ها را خلاصه می خواند. دیگر این برای امام جمعه‌هاست. تمام خطبه‌هایی که ما در کتاب‌ها سراغ داریم، بیش از یک ربع طول نمی کشید. این خطبه‌های چهل دقیقه‌ای و دو چهل دقیقه! یعنی هر کس که می خواهد نماز جمعه برود، باید جمعه‌اش را فدا کند. یک مشت آدم بی کار باید نماز جمعه بروند. می شود خطبه‌های نماز جمعه را خلاصه کرد. طولانی می شود. ما اگر می خواهیم مشتریان کم نشود، باید کمش کنیم. ببینید اگر تیر آهن باشد، در سقف می گذارند. اگر می خواهید که این آهن‌ها فرو برود، باید آمپولش کنید. هر چه نازک تر باشد، آمپول که شد در همه‌ی رگ‌ها فرو می رود، تیر آهن که شد، می گویند: برو در سقف بگذار. ما یک مقداری باید کم بگوییم. خلاصه بگوییم. خطبه‌ها را خلاصه می کرد.

وقتی تکیه می داد غذا نمی خورد. از بوی خوش استفاده می کرد. پول عطر پیغمبر بیش از پول خوراک و لباسش بود. گاهی مزاح می کرد.

یک بار مرد عربی نزد پیامبر آمد، گفت: این خرماها را به شما بخشیدم.
گفت: درست شما درد نکند، خرماها را که خورد، گفت: یا رسول الله پولش
را بده. پیغمبر خندید. گاهی که خسته می شد، می گفت: آن عرب کجاست
که ما را بخنداند. خنده هم لازم است. بعضی ها اصلاً در ذاتشان خنده نیست.
بعضی عصا قورت داده اند. حالا اگر چوب هم قورت بدهند، طوری نیست.
چون اگر آدم چوب قورت بدهد، با آب پایین می رود. عصا چوبش چنین
است. چون سر عصا چنین است، انگار عصا قورت داده است. اینطوری
می نشیند.

چند تا خانم پیش من در نهضت سوادآموزی آمدند، همه حرف زدند، یک
نفرشان همینطور صاف نشسته بود. من گفتم این چه کسی بود هیچ حرفی
نزد. گفتند: این یک خانمی است که دارد خودش را می کند. گفتم: معنای
خودسازی یعنی این قیافه؟ توی خیابان یک کسی راه می رفت، نگاهش به
شکمش بود. گفتند: چرا نگاهت به شکمت است؟ گفت: دکتر گفته است که
مراقب شکمت باش. آخر این مواظب شکمت باش به چه معناست؟
خودسازی یعنی عبوس؟ آدم با تقوا یعنی هر وقت همه می خندند، این
نخندد؟ خوب همه می خندند تو هم بخند. این می گوید: نه اگر من بخندم،
آخر من استاندار هستم، مدیر کل هستم. امام جمعه هستم، من هم قاطی
بچه ها بخندم؟ نه زشت است. خودش رانگه می دارد. خوب بخند. یا همه

گریه می‌کنند. ایشان اشکش درآمده است، نگه داشته است. خوب اگر اشکت آمد، اشک بریز. خنده‌ات گرفت، بخند. یک خورده راحت باشید. ما گیر خودمان هستیم.

می‌خواست بنشیند، رو به قبله می‌نشست. شما در اداره هستی، صندلی‌ات را یک‌طور بگذار، نشسته‌ای خوب رو به قبله باشی. رو به قبله نشستن عبادت است.

از کسی انتقام نمی‌گرفت. اگر سه روز یارانش را نمی‌دید می‌گفت: کجاست؟ مسافر بود دعایش می‌کرد. مریض بود عیادت می‌کرد. سالم بود به دیدنش می‌رفت.

خدایا تو خودت میدانی که فاصله‌ی ما با پیغمبر زیاد است. اخلاقمان، رفتارمان، زن‌داری‌مان، بچه‌داری‌مان، تربیت‌مان، عبادت‌مان، خیلی با پیغمبر فاصله داریم. به آبروی پیغمبر که روز مبعث پای بحث نشسته‌ایم، پای تلویزیون، به آبروی پیغمبر فاصله‌مان را با پیغمبر روز به روز کمتر بفرما. به ما فهم دین، توفیق عمل به دین، چشیدن مزه‌ی دین مرحمت بفرما. ما را از امت خوب پیغمبر قرار بده.

«والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته»